

سنانورها از آن اسفاد کردند از موضوع مطلع شدم. همکاران ارجمند قطعاً از جریان مذاکرات سنا درباره این لایحه و انعکاس آن در رادیو و تلویزیون و مطبوعات اطلاع دارند. استنطاق کلی من از آنچه در سنا گفته شد این بود که گویا مجلس شورای ملی در تصویب این لایحه به صورت قبلی آن دقت و توجه کافی نکرده و لذا سنا با تغییراتی در لایحه تعدیلی در آن به وجود آورد. حالا مشاهده می‌شود که کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی اصلاحات سنا را نپذیرفته و لایحه را تقریباً به همان صورت قبلی برگردانده است. با همه احترامی که به رئیس و اعضای کمیسیون دادگستری مجلس قائلم، تصور می‌کنم در اصلاح این لایحه به این نکته اصلی توجه نشده که علت ایجاد اینهمه سروصدا درباره این لایحه این است که میزان جریمه تعیین شده با قدرت پرداخت مردم منطبق نیست و از آن مهمتر مرجعی که این جریمه سنگین را تعیین و تصویب می‌کند یک مرجع صالح قضایی نیست، بلکه یک فرد است که جایز الخطاست و ممکن است علاوه بر این که در تشخیص جرم اشتباه بکند، در بعضی موارد خدای نکرده دچار عفده‌ها و اغراض همه انسانها هم بشود. بنده از همکاران محترم تقاضا می‌کنم در تصویب این لایحه باز هم دقت و توجه بیشتری بکنند، چون این لایحه با فرد فرد مردم این شهر که پشت رک اتومبیل می‌نشینند سروکار دارد...

رئیس - آقای طلوعی اصل لایحه در مجلس شورای ملی قبلاً تصویب شده فقط اصلاحات مجلس سنا مطرح است.

طلوعی - بنده هم راجع به اصلاحات مجلس سنا صحبت می‌کنم. به عقیده بنده جریمه تعیین شده به قدری سنگین است که مأمورین اجرا یا اغماض کرده و از دریافت جریمه خودداری خواهند کرد و یا اصرار در اخذ جریمه کشمکش‌ها و ناراحتی‌های شدید ایجاد خواهد کرد و خدای نکرده ممکن است مفاسدی هم به وجود بیاید. البته اگر یک مرجع صالح برای تشخیص و تعیین این جرائم وجود داشت و دستگاه‌های الکترونیک یا گیرنده‌های تلویزیونی، آن‌طور که در بعضی از شهرهای بزرگ دنیا هست برای ثبت و ضبط تخلفاتی از قبیل عبور از چراغ قرمز یا سرعت و سبقت غیر مجاز داشتیم، بنده با تعیین جریمه حتی بیشتر از پانصد تومان هم برای این قبیل تخلفات موافق بودم، ولی تا موقعی که نارسائی‌هایی در تشخیص صحیح این تخلفات وجود دارد باید جریمه‌ها را هم تعدیل کرد.

رئیس - آقای طلوعی شما باز از موضوع خارج شدید. عرض کردم این

لایحه قبلاً در مجلس شورای ملی به تصویب رسیده. مجلس سنا اصلاحاتی در آن به عمل آورده که حالا اصلاحات سنا مطرح است.
طلوعی - بنده یک پیشنهاد دارم.

رئیس - پیشنهاد هم نمی‌شود داد. خواهش می‌کنم بفرمائید... نظر دیگری نسبت به گزارش کمیسیونها نیست؟ (اظهاری نشد) رأی می‌گیریم به گزارش کمیسیونها. خانمها و آقایانی که موافق هستند خواهش می‌کنم قیام فرمایند (اکثر برخاستند). تصویب شد!...

آنچه نقل شد از صورت جلسه رسمی مذاکرات مجلس بود، که قسمت آخر آن با نظر رئیس سانسور شده است. در واقع رئیس با تشدد از من خواست که ترتیب را ترک کنم و به تقاضای مرحوم سلیمان انوشیروانی برای صحبت هم ترتیب اثری نداد. محیط مجلس در آن روز، به واسطه رفتار اهانت آمیز مهندس ریاضی با من و مخالفت باطنی اکثریت نمایندگان با لایحه متشنج بود و وقتی اعلام رأی شد از قریب یکصد و هفتاد نماینده حاضر در جلسه فقط دکترا موتی رئیس فراکسیون حزب ایران نوین در مجلس و ده دوازده نفر دیگر قیام کردند و رئیس طبق عادت که فقط به قیام رئیس فراکسیون اکثریت توجه داشت اعلام کرد «تصویب شد!». در همین موقع فریاد اعتراض عده‌ای از نمایندگان برخاست که آقا کی تصویب شد؟ ولی مهندس ریاضی که گویا متعهد بود لایحه را در همان جلسه به تصویب برساند گوش به حرف کسی نداد و لایحه بعدی را مطرح کرد.

وقتی که جلسه تمام شد، مهندس ریاضی ظاهراً برای خواباندن سروصدا و جبران بی‌ادبی که کرده بود مرا به دفترش احضار کرد و زبان به نصیحت گشود که «آقای طلوعی از شما بعید بود برای جلوگیری از تصویب لایحه‌ای که دولت این قدر در مورد آن اصرار دارد پافشاری کنید!». گفتم آقای مهندس ریاضی اگر نماینده مجلس حق اظهار نظر در یک مسئله جزئی مثل جرایم راهنمایی و رانندگی را هم نداشته باشد، پس این مجلس به چه دردی می‌خورد؟ ریاضی گفت: «آخر آقای طلوعی، شما که در جریان امر نیستید، این مردک» بعد از تغییراتی که سنا در لایحه داده بود نزد

۱۰- نقل از صورت جلسه رسمی مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره بیست و سوم.

جلسه ۲۳۲ مورخ یکشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۵۴ (صفحات ۱۷ و ۱۸)

۱۱- منظورش نیک‌پی شهردار وقت تهران بود.

اعلیحضرت رفته و گفته است اگر لایحه به همان صورت اولیه تصویب نشود نمی‌تواند مشکل ترافیک تهران را حل کند و اعلیحضرت هم امر فرموده‌اند نظر شهردار تأمین شود». گفتم: آقای مهندس ریاضی من هنوز هم نمی‌توانم باور کنم اعلیحضرت در این قبیل موارد جزئی هم دخالت بفرمایند و تصور می‌کنم آقای نیک‌پی از قول اعلیحضرت چنین مطلبی را گفته‌اند... مهندس ریاضی در پاسخ گفت «نه آقا... اعلیحضرت در جزئیات امور هم نظارت می‌فرمایند!».

این آخرین ملاقات من با مهندس ریاضی بود و بعد از آن دیگر در جلسات مجلس بیست و سوم، که ماههای آخر عمر خود را می‌گذرانند، حضور نیافتم.

www.KetabFarsi.com

روزنامه‌نگاران

اولین روزنامه‌نگاران دوران سلطنت پهلویها - شاهکارهای ادبی و سیاسی ملک‌الشعراء بهار - دشتی چگونه رضا شاه را تحت‌تأثیر قرار داد؟ - دکتر ارانی و محرم‌علی خان! - سرگذشت تنها روزنامه‌ای که از عصر رضا شاه برجای مانده است - دوران هرج و مرج و آزادی مطلق مطبوعات ایران - یادی از چند روزنامه‌نگار جنجالی - روزنامه «جمهوری» چگونه تبدیل به «پست تهران» شد؟ - داستانهای از سانسور مطبوعات - ماجرای تعطیل دسته جمعی مطبوعات - مطبوعات در دوران انقلاب - سرگذشت و سرنوشت مدیر خواندنیه‌ها...

تعداد دقیق روزنامه‌ها و مجلاتی که در دوران سلطنت پهلویها در ایران منتشر شده معلوم نیست، ولی تخمیناً می‌توان گفت که در طول ۵۳ سال سلطنت پهلویها قریب ۱۵۰۰ روزنامه و مجله در ایران منتشر شده و تعداد امتیازاتی که برای انتشار روزنامه و مجله صادر گردیده از ۵۰۰۰ تجاوز می‌نماید.

روزنامه‌ها و مجلاتی که در آغاز سلطنت رضاشاه در ایران منتشر می‌شد، عمدتاً روزنامه‌ها و مجلاتی بودند که انتشار آنها از اواخر سلطنت احمدشاه و قبل از کودتای ۱۲۹۹ در ایران آغاز شده بود. نخستین روزنامه‌نگاران عصر پهلوی، که هم در اواخر قاجاریه و بعد از کودتای ۱۲۹۹، هم در زمان سلطنت رضاشاه و نیز در دوران سلطنت پسرش قلم می‌زدند، ملک‌الشعراء بهار و زین‌العابدین رهنما و علی دشتی بودند، که این فصل را با شرح حال مختصری از آنان آغاز می‌کنیم.

محمدتقی بهار، معروف به ملک الشعراء، کار روزنامه‌نگاری را با انتشار روزنامه‌ای به نام «نوبهار» در مشهد آغاز کرد و ترکیب‌بند معروف «آئینه عبرت» خود را که در واقع تاریخ منظوم ایران است، خطاب به محمدعلی شاه، در سال ۱۳۲۵ قمری مطابق ۱۲۸۵ شمسی (یک سال پس از جلوس محمدعلی شاه) در چندین شماره این روزنامه منتشر کرد. این ترکیب‌بند چنین آغاز می‌شود:

پاسبانان تا به چند این مستی و خواب گران
پاسبان رانیست خواب، از خواب سر برداران!
گله خود را نگر بی‌پاسبان و بی‌شبان
یک طرف گرگ دمان و یک طرف شیرزبان
آن ز چنگ این رباید طعمه، این از چنگ آن
هر یک آلوده به خون این گله، چنگ و دهان

پاسبان مست و گله مشغول و دشمن هوشیار

کاربایزدان بود، کز کف برون رفته است کار

پند بپذیرای ملک، زین پاک گوهر رایگان
نیکي از زشتان مجوی و یاری از همسایگان
وانگه از سر دور کن گفتار این بی‌مایگان
پایداری چند خواهی جست از این بی‌پایگان
کشور تو خسروا، گنجی است، گنجی شایگان
ترسم این گنج از کفت شاه‌برآید رایگان

طرفه گنجی در کف آوردی کنون بی‌هیچ رنج

چون نبردی رنج شاه‌ها، کی شناسی قدر گنج؟

ملک الشعراء بهار سپس تاریخ ایران را از عهد شاهان باستان تا انقلاب مشروطه و صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه (پدر محمدعلی شاه) در بیش از پانصد بیت به نظم کشیده و در خاتمه باز خطاب به پادشاه مفرور و نادان قاجار چنین می‌گوید:

این همه آثار شاهان خسروا افسانه نیست
شاه‌ها شاه‌ها، گریز از سیرت شاهانه نیست
خسروی اندر خورهر مست و هر دیوانه نیست
مجلس افروزی ز شمع است، آری از پروانه نیست
اینک اینک کدخدائی جز تو در این خانه نیست
خانهای چون خانه تو خسروا ویرانه نیست

خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را

اندک اندک دور کن از خانهات بیگانها را

این نصایح مشفقانه به گوش محمدعلی شاه نادان فرو نمی‌رود و ملک همزمان با قیام ملت علیه استبداد محمدعلی شاهی این مسمط را تحت عنوان «پند سعدی» با تضمینی از غزل سعدی خطاب به محمدعلی شاه می‌سراید:

پادشاه از استبداد چه داری مقصود
که از این کار جز ادبار نگرود مشهود

جود کن در ره مشروطه که گردی مسجود «شرف‌مرد به جود است و کرامت به سجود»

«هر که این هردو ندارد عدمش به ز وجود»

ملکا جود بکن پیشه و مشکن پیمان که مکافات خدائیت بگیرد دامان

خاک بر سر کندت حادثه دور زمان «خاک مصر صرب‌انگیز نبینی که همان»

«خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود»

ملکا خودسری وجور تو ایران سوز است به مکافات تو امروز وطن فیروز است

نابش نور مکافات نه از امروز است «این همان چشمه خورشید جهان افروز است»

«که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود»

بیش از این شاهها بر ریشه خود تیشه‌مزن خون ملت را در ورطه ذلت مفکن

بیخ خود را به هوی و هوس نفس مکن «قیمت خود به ملاحی و مناهی مشکن»

«گرت ایمان درست است به روز موعود»

مسمط «پند سعدی» با نومییدی از امکان هدایت شاه مستبد قاجار به راه راست

چنین خاتمه می‌یابد:

جز خطا کاری از این شاه نمی‌باید خواست کانچه‌ما در او ببینیم سراسر به خطاست

مدهش پند، که بر بدمنشان پند هباست «پند سعدی که کلید در گنج سعد است»

«نتواند که به جا آورد الا مسعود»

بعد از سقوط محمدعلی شاه، ملک‌الشعرا از درگز و کلات و سرخس به

نمایندگی مجلس سوم انتخاب شده و به تهران می‌آید و روزنامه نوبهار را نیز در تهران

منتشر می‌کند. بعضی از عقاید او خطاب به احمدشاه قاجار، که بعد از تاجگذاری او

سروده شده توأم با خوش‌بینی و امیدواری است، ولی سرانجام از وی قطع امید می‌کند و

این قصیده را در سال ۱۲۹۶ شمسی، یعنی سه سال قبل از کودتا می‌سراید:

زین شه نادان، امید ملک‌رانی داشتن هست چون از دزد چشم پاسبانی داشتن

کذب و جبن و احتکار و خست و رشوه‌خوری هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن

هست امید خیر از این گندم‌نمای جو فروش چون به نالایق زمین، گندم‌فشانی داشتن

کی سزد از ارتجاعی‌زاده قانون‌پروری کی سزد از گرگ امید شبانی داشتن

شاه‌تن‌پرور به تخت‌اندر، بدان‌ماند درست ماده گاوی زین و برگ از زر کانی داشتن

بعد از انتشار این قصیده، که فقط چند بیتي از آن نقل شد، روزنامه نوبهار

توقیف گردید، تا این که مجدداً در زمان حکومت وثوق‌الدوله دست به انتشار روزنامه زد. روابط ملک‌الشعرا با وثوق‌الدوله در آغاز خیلی خوب بود و حتی گفته می‌شد که کمکهای مالی قابل توجهی هم از او دریافت می‌کند. ملک ظاهراً برای خنثی کردن این شایعات در محافل و مجالس از وثوق‌الدوله بد گوئی می‌نماید و وثوق‌الدوله نیز احتمالاً کمکهایی را که به او می‌کرده قطع می‌کند. ملک برای رفع گله و آشتی با وثوق‌الدوله یک رباعی برای او می‌فرستد و وثوق‌الدوله که خود شاعر توانائی بوده است پاسخ محکمی به وی می‌دهد. رباعی ملک و پاسخ وثوق‌الدوله و جواب ملک به وی از شاهکارهای ادبی است، که جا دارد پیش از پرداختن به روابط ملک‌الشعرا و رضاخان هر سه را نقل کنیم:

رباعی ملک خطاب به وثوق‌الدوله:

قلبم به حدیثی که شنیدی مشکن
تیغی که بدو فتح نمودی مفروش

عهدم به خطائی که ندیدی مشکن
جامی که در او باده کشیدی مشکن

جواب وثوق‌الدوله:

ای تیغ شکسته من ترا بفروشم
هنگام نبرد تیغ دیگر بگیرم

وی جام زدوده، در شکستت کوشم
در وقت صبوح جام دیگر نوشم

پاسخ ملک‌الشعرا بهار:

ای خواجه‌وثوق! وقت غرق تو رسد
جامی که شکسته‌ای به پای تو خلد

هنگام خمود رعد و برق تو رسد
تیغی که فکنده‌ای، به فرق تو رسد

بعد از وثوق‌الدوله و در جریان کودتای ۱۲۹۹ ملک‌الشعرا مدتی مدیریت روزنامه نیمه دولتی «ایران» را به عهده داشت و در همین زمان بود که به واسطه اختلاف با سید ضیاء‌الدین، به دستور او همراه رجال و سیاستمداران دیگر وقت دستگیر و زندانی شد. ملک بعد از خروج از زندان انتشار نوبهار را از سر گرفت و قصیده معروف دماوند

۱- اشاره به روزنامه‌های «رعد» و «برق» سید ضیاء‌الدین طباطبائی است که از وثوق‌الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ طرفداری می‌کردند.

را در سال ۱۳۰۱ در نوبهار جدید منتشر کرد. این قصیده که با مطلع «ای دیو سپید پای در بند - ای گنبد گیتی ای دماوند» آغاز می شود در واقع شکایت از روزگار و دعوت از دماوند است که آتش فشانی از سر بگیرد و ریشه فساد را بسوزاند. قصیده دماوندیه با این چند بیت خاتمه می یابد:

بفکن زپی این اساس تزویر	بگسل زهم این نژاد و پیوند
برکن زبن این بنا که باید	از ریشه بنای ظلم برکنند
زین بیخردان سقله بستان	داد دل مسردم خردمند

ملک الشعراء بهار ضمن روزنامه نگاری در دوره چهارم مجلس شورای ملی از بجنورد و در دوره پنجم از ترشیز (کاشمر) به نمایندگی مجلس انتخاب شد. بهار در مجلس پنجم در صف اقلیت و طرفداران مدرس قرار گرفت و در آبان ماه سال ۱۳۰۳ پس از ایراد نطقی در انتقاد از دولت سردار سپه رضاخان، به طور معجزه آسا از توطئه ای که برای قتل او ترتیب داده شده بود به سلامت جست، زیرا کسی که مأمور ترور او شده بود، شخص دیگری را به نام واعظ قزوینی که از حیث قد و هیكل و لباس و عمامه شباهت زیادی به بهار داشت به جای او هدف گلوله قرار داد.

بعد از کشته شدن واعظ قزوینی بهار کمتر در انظار ظاهر می شد و در جلسه تاریخی مجلس پنجم نیز که رأی به خلع قاجاریه داده شد حضور نیافت. بهار بعد از تصویب طرح خلع قاجاریه قصیده ای سرود که هر چند در آن تعریف و تملقی از رضاخان گفته نشده، ذم شاه مخلوع و خاندان قاجار خود گامی در جهت جلب محبت رضاخان و نزدیکی به او به شمار می آمد. اندکی بعد هنگام جلوس رضاشاه بر تخت سلطنت، بهار دیگر ملاحظات گذشته را کنار گذاشت و با سرودن چندین قصیده در مدح رضاشاه از متملقین دیگر پیشی گرفت. در قصیده ای از او به مناسبت تاجگذاری رضاشاه آمده است:

مژده که بگرفت جای از بر تخت کیان	شاه جهان پهلوی، میر جهان پهلوان
نابغه راستین، قائد ایران زمین	پادشه بی قرین، خسرو صاحبقران
شیردل و پیل تن، یکه سوار وطن	فارس لشکر شکن، قائد کشورستان
تاتو نشستی به تخت، تاتو رسیدی به گاه	گشت سمرها درست، گشت خبرها عیان
باش که از فر بخت، باز مکرر کند	عهد همایون تو، شوکت عهد کیان

بهار با این ترفند در اولین انتخابات دوران سلطنت رضاشاه، از تهران به نمایندگی مجلس ششم انتخاب شد، ولی در دوره هفتم به دلایلی که روشن نیست از انتخاب وی به نمایندگی مجلس جلوگیری به عمل آمد. خود بهار می‌نویسد: «من از ختم دوره ششم مجلس شورای ملی به بعد به میل و رغبت از سیاست کناره گرفتم. علت این بود که روزی از ایام کارمندی از دربار مرا ملاقات کرد و پیشنهادهایی در امور سیاسی در بقیه عمر مجلس به من نمود. من به دلایلی آن پیشنهادهای را رد کردم و گفتم که میل دارم از سیاست برکنار شوم و به خدمات علمی و ادبی بپردازم... باری مجلس تمام شد و حسب الامر شاه قرار شد آقای تقی‌زاده و بنده به خدمات فرهنگی مشغول باشیم.»

ملک‌الشعراى بهار در سال ۱۳۰۸، ظاهراً به علت پخش بعضی اشعار انتقادی که به موجب گزارش شهربانی رضاشاه سروده او بوده، دستگیر و زندانی شد و بعد از سرودن چند قصیده تملق‌آمیز در مدح رضاشاه از زندان رها شد. در یکی از قصاید بلند او خطاب به رضاشاه آمده است:

شاهها، چون من سخن‌سرای کم افتد	شاهد من این چکامه خوش‌رنگین
گرچه به قهر اندرم ز قهر شهنشاه	عزت شه خواهم از خدای به هر حین
زانکه وطن‌خواهم و نجات وطن را	دارم چشم از خدایگان سلاطین
بود وطن همچو باغ بی‌در و دیوار	تاخته دزدان به میوه‌ها و ریاحین
عزم تو بر گرد آن کشید حصاری	وز بر آن برنهاد تیغ تو پرچین
تا که جهانست شهریار جهان باش	یافته کشور ز عدل و داد تو آئین
رایت عزت به اوج مهر فرو کوب	لکه ذلت ز چهر ملک فروچین

اشعار بهار پس از رهائی از زندان بیشتر در وصف طبیعت و عشق و زندگی بود، ولی گاهی هم زبان به گله و شکایت از روزگار می‌گشود. یکی از قصاید معروف او که با این ابیات شروع می‌شود مربوط به همین دوران است:

در شهر بند مهر و وفا دلبری نماند	زیر کلاه عشق و حقیقت سری نماند
صاحب‌دلی‌چو نیست، چه سود از وجود دل	آئینه گو مباش چو اسکندری نماند
عشق آن‌چنان گداخت تنم را که بعد مرگ	بر خاک مر قدم کف خاکستری نماند
ای بلبل اسیر، به کنج قفس بساز	اکنون که از برای تو بال و پری نماند

بهار در نوروز سال ۱۳۱۲ دوباره دستگیر و این بار به اصفهان و یزد تبعید شد. بهار که از سر سفره هفت سین به کنج زندان منتقل شده بود در همان روزهای اول زندان که مصادف با ایام عید بود قصیده‌ای تحت عنوان «هفت سین» سرود که چند بیت آخر آن چنین است:

در موسمی که مرغ کند تازه آشیان
شاهم ز آشیان کهن در بدر کند
در خانه پنج طفل و زنی رنج دیده را
گریان ز هجر شوهر و یاد پدر کند
شاهها روا مدار که بر جای هفت سین
با هفت سین کسی شب نوروز سر کند

شکوا و شیون و شعب و شور و شین را

با ذکر شه شریک دعای سحر کند

بهار پس از یک سال زندان و تبعید سرانجام در اوایل سال ۱۳۱۳ به وساطت فروغی نخست‌وزیر وقت آزاد شد و در جشن‌های هزاره فردوسی با سرودن قصیده بلندی مورد تغد رضا شاه قرار گرفت. بهار از آن به بعد به مناسبت‌های مختلف مانند کشف حجاب اشعاری در مدح شاه سرود و سرانجام به استادی دانشگاه رسید. در سال ۱۳۱۸ نیز در مجله «ایران امروز» چکامه‌ای در قریب یکمصد بیت زیر عنوان «دیروز و امروز» در ستایش از رضا شاه سرود که با چند بیت زیر در مقایسه اوضاع ایران و جهان آشفته آن روز در آغاز جنگ دوم آغاز می‌شود:

امروز روز عزت و دیهیم و افسر است
عصری بلند پایه و عهدی منور است
جاه و جلال گم شده در پیشگاه ملک
برسینه دست طاعت و بر آستان سر است
سوی دگر گرسنگی، و نعمت این سوی است
ملک دگر کشاکش و آرامش ایدر است
بگشوده است بال به هر جا عقاب جنگ
و اینجا همای صلح و صفا سایه گستر است

این چکامه با ابیات زیر در مقایسه ایران قبل از پهلوی و عصر پهلوی پایان

می‌یابد:

یک روز ملک ایران بی‌زیب بود و فر
امروز ملک ایران بازیب و بافر است
یک روز بر قصور سلاطین نشست بوم
امروز جای بوم به بیرون کشور است
یک روز بود عهد ضعیفی فسرده حال
امروز روز گار خدیوی مظفر است
صاحبقران شرق رضا شاه پهلوی
شاهنشاهی که سایه خلاق اکبر است
صافی شده است طبع بهار از مدیح شاه
آری صفای تیغ یمانی به جوهر است

در عهد دیگران همه اغراق بود شعر
گر صد کتاب ساخته آید به مدح شاه
بهار بعد از شهریور ۱۳۲۰ انتشار نوبهار را در تهران از سر گرفت و در قصیده‌ای
خطاب به محمدرضا شاه، بیشتر با لحن پند و اندرز با وی سخن گفت. بعضی از ابیات
این قصیده چنین است:

ای شهنشاہ جوانبخت، ای که قلب پاک تو
دامنت پاک است و فکرت روشن و دستت کریم
گریسر فاضل تر آمد از پدر نبودش گفتم
با جهاننداری نسازد علقه خویش و تبار
بر دل مردم نشین کاین کشور بی مدعی
دل منزله ساز و با خلق خدا شو مهربان
هر چه سلطان قادر آید خلق از او قادر ترند
مردن از هر چیز در عالم بتر باشد، ولی
مردن اندر شیر مردی بهتر از ننگ فرار
گر ببايد مردباری خیز و در میدان بمیر
در ره فرهنگ و آئین وطن غفلت موز
در ره تقوی و دانش رو که بهر کار ملک
ملک را ز آزادی فکر و قلم قوت فزای

بهار از سال ۱۳۲۲ که آغاز فعالیت حزب توده است چپ روی آغاز می کند و
در سال ۱۳۲۳ به دنبال سفری به باکو به دعوت دولت شوروی، قصیده‌ای در ستایش از
حکومت شوروی می‌سراید، که خواننده و شنونده گمان می‌کند آن کشور آشفته و
جنگ‌زده بهشت برین است. این چند بیت در وصف باکو و مردم آن نمونه‌ای از آن
قصیده صد بیتی است:

شهر باکو، نه که دردانه تاج مشرق
خاک او صنعت و آتش هنر و بذرش کار
مرددهقان ز سر شوق برد آب به دشت
کارگر کار کند روز و چو خور چهره نهفت
خاک باکو، نه که دروازه صلح خاور
شجرش علم و شکوفه شرف و میوه ظفر
که شریک است در آن مزرعه جان پرور
به نمایش رود و جامه کند نو دربر

هیچ مرد و زن بیکار نیابند آنجای
 نه گدای آنجا دیدیم نه درویش و نه دزد
 اندر آن مملکت از دربدری نیست نشان
 اندر آن ملک بود ارزش هر چیز پدید
 بهار در دوره چهاردهم کاندیدای نمایندگی مجلس می‌شود و چون توفیق
 نمی‌یابد قصیده‌ای در هجو آن مجلس می‌سراید که مطلع آن چنین است:

به بهارستان افتاد مرا دوش عبور
 ساحتی کایتی از روز سعادت بودی
 زیر هر گلبن او جمع هزاران عقرب
 بلبش نوحه گر از فرقت مردان شریف
 آید آواز «سلیمان» ولی از ملک عدم
 فاخته کو کو گویان که کجا رفت «بهار»
 هر سحرگاه بروید، رهو بیراه نسیم
 جای «کیخسرو» به گرفته فلان گبر به زر
 بددلی جای دلیری و طمع جای گذشت
 همه پستی و دنائت، همه نادانی و جهل
 در اواخر بهمن ۱۳۲۴، هنگامی که قوام السلطنه با اکثریت یک رای در مجلس

چهاردهم به نخست‌وزیری انتخاب شد، ملک الشعراى بهار را به سمت وزیر فرهنگ
 کابینه خود برگزید، ولی دوران وزارت بهار بیش از پنج ماه به طول نینجامید و در اولین
 ترمیم کابینه قوام السلطنه در مردادماه ۱۳۲۵، از وزارت مستعفی شد و مدتی بیمار و
 خانه نشین بود تا این که در انتخابات دوره پانزدهم به مجلس راه یافت و به ریاست
 فراکسیون حزب دمکرات قوام السلطنه در مجلس انتخاب شد. همکاری با قوام السلطنه،
 چه در مقام وزارت و چه در سمت نمایندگی مجلس به اعتبار و شهرت بهار لطمه زد و

۲- اشاره به سلیمان میرزا اسکندری است.

۳- ورشان به معنی کبوتر صحرائی است.

۴- منظور تیمورتاش است.

۵- اشاره به مرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ وکیل زرنشتیان در مجلس است.

خود او هم که متوجه این موضوع شده بود در سال ۱۳۲۶ قصیده بلندی درباره داستان دوستی قدیم با قوام السلطنه و دلایل همکاری و سپس جدائی از او سرود که بعد از شرح سوابق دوستی با قوام السلطنه به موضوع وزارت خود اشاره کرده و می گوید:

مرا به شغل وزارت بخواند خواجه ولی
نداشت حرمت پیری، نداشت حرمت نام
زمام کار جهان را به سفله‌ای^۶ بسپرد
سفیه و غره و نااعتماد و جاه طلب
بر آن شد از سر نامردمی که یاران را
چو میل خواجه بدو بود، بنده تاب نداشت
بر آن شدم که از ایران برون روم چندی
به نزد خواجه شدم رخصتم نداد و جواز
به امر خواجه بماندم، ولی از این ماندن
فتاده‌ام به مفاکی درون کژدم و مار
بعد از سقوط کابینه قوام السلطنه و از هم پاشیدن شدن حزب دمکرات او، بهار

که دچار بیماری سل شده بود برای معالجه و استراحت به سویس رفت. و در سال ۱۳۲۸ با اندک بهبودی که در حال او حاصل شده بود به تهران بازگشت. آخرین نقش سیاسی او ریاست «جمعیت هواداران صلح»^۸ در سال ۱۳۲۹ بود و قصیده «جغد جنگ» نیز که در همین زمان سروده آخرین اثر اوست. این قصیده که با بیت «فغان ز جغد جنگ و مرغوی او - که تا ابد بریده باد نای او» آغاز می شود با این ابیات پایان می یابد:

کجاست روزگار صلح و ایمنی
کجاست عهد راستی و مردمی
کجاست دور یاری و برابری
فنای جنگ خواهم از خدا، که شد
شکفته مرز و باغ دلگشای او
فروغ عشق و تابش ضیای او
حیات جاودانی و صفای او
بقای خلق بسته در فناى او

۶- اشاره به قوام السلطنه است.

۷- اشاره به مظفر فیروز است که مشیر و مشار و همه کاره کابینه قوام السلطنه بود.

۸- جمعیت هواداران صلح مرکز فعالیت گروههای چپ و حزب توده بود که در آن زمان

اجازه فعالیت قانونی نداشتند.

زهی کبوتر سپید آشتی
رسید وقت آن که جغد جنگ را
بهار، طبع من شکفته شد چومن
که دل برد سرود جانفزای او
جدا کنند سر به پیش پای او
مدیح صلح گفتم و ثنای او
ملک الشعراى بهار روز اول اردیبهشت سال ۱۳۳۰ در گذشت.

* * *

بعد از ملک الشعراى بهار، قدیمی ترین نویسنده و روزنامه نگار عصر پهلوی، علی دشتی است که روزنامه «شفق سرخ» او در سال ۱۳۰۰ و درست یک سال بعد از کودتای ۱۲۹۹ منتشر شده و تا اواسط سلطنت رضاشاه دوام یافته است. دشتی در اوایل انتشار روزنامه اش، با نوشتن سرمقاله انتقاد آمیزی به عنوان رضاخان سردار سپه شهرت یافت. در این سرمقاله که عنوان آن «آقای سردار سپه!» بود آمده بود:

«آقای سردار سپه! بخوانید و به دقت هم بخوانید، زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده اید کمتر این گونه کلمات گرانبها به سمع شما رسیده است. طبع مجامله کار ایرانی غیر از تقدیم کلمات نحسین و جمله های تمجید و تعریف نسبت به رؤسا و بزرگان چیز دیگر نمی تواند بگوید. در نتیجه این خصلت مذموم است که زمامداران، رؤسا، وزراء و سلاطین پیوسته دچار خبطهای مهلک گردیده اند و وقتی ملتفت خطاهای خویشان شده اند که دست آنها از دامان هر چاره ای کوتاه بوده است.

محمد علی میرزا وقتی متوجه خبطهای خود شد که در سفارت روس متحصن و جز حفظ حیات پست خود هیچ وجهی همتی نداشت و البته در آن وقت بود که به اطرافیان متملق و درباریان بی حقیقت خود لعنت کرد و فهمید که آن همه تحسین و تمجید مقدمه این روز سیاه بوده است.

آقای سردار سپه! شاید آن روزی که مدیر روزنامه «ستاره ایران» را به امر شما شلاق زدند، یک نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم ملت چقدر سوء اثر بخشید... آن روزی که مدیر «ایران آزاد» به حکم شما تبعید شد کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار چنین حکمی که به قلوب عناصر آزادیخواه یک صدمه غیضی می زد جلوگیری نماید. چرا؟ برای این که طبع ایرانی مجامله کار است و به اسم نزاکت حاضر نیستند صریحاً اعمال دیگری را مورد انتقاد قرار دهند،

مخصوصاً اگر آن دیگری یک رئیس مقتدر و نافذالکلمه مانند شما بوده باشد. ولی، با آن که نه حال تحصن به سفارت و نه حوصلهٔ محبوس شدن در صحن حضرت عبدالعظیم را دارم. با آن که می‌دانم بیانات من که مدتهاست از دهان هیچ کس نشنیده‌اید با سامعهٔ شما الفتی ندارد و شاید موجب این شود که مقدرات تلخی نظیر مقدرات مدیران ستارهٔ ایران و ایران آزاد منتظر من بوده باشد... با آن که این‌ها را می‌دانم، معذک می‌نویسم. برای این که نمی‌خواهم تندرویهای شما منتهی به یک عکس‌العملی بشود که ایران را از استفاده از وجود شما محروم نماید.

در مملکتی که آزادی را به قیمت خونهای مقدسی به دست آورده و حکومت را از محمدعلی میرزا و درباریان و وزراء گرفته و به قانون داده‌اند، آیا قضاوت در مندرجات جراید از وظایف یک نفر نظامی به کلی خارج نیست؟

آقای سردار سپه! من یک قلم بیشتر ندارم و آن را هم حکومت نظامی شما می‌تواند درهم بشکند و حالت روحیه‌ام نیز برای تحصن در هیچ جا و تشبث به هیچ بیگانهای حاضر نیست، ولی چون نمی‌خواهم سرنوشت اسلاف شما منتظر شما بوده باشد این حقیقت خالی از آرایش را به شما می‌گویم...

شما برای اجرای نیات خود و برای توسعهٔ قوای نظامی و عظمت ایران باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادیخواهان داده بنای استبداد و مفساد موجودهٔ اجتماعی را متزلزل کرده برای کلیهٔ اهداف اجتماعی خود یک طرح تازه و جدیدی بریزید...»^۹

ابراهیم خواجه‌نوری در شرح حال دشتی، در کتاب خود تحت عنوان «بازیگران عصر طلائی» به این مقالهٔ دشتی اشاره کرده و می‌نویسد:

«حضرت اشرف^{۱۰} وقتی مقالهٔ تند و صریح دشتی را خواند، از یک طرف از این شهامت و رشادت خوشش آمد، و از طرف دیگر لحن بیغرض و سادهٔ آن که نصایح سودمند دربر داشت در او تأثیر کرد، و چون هنوز تملق همتد چاپلوسان زهر خود را در وجود او جایگیر نکرده بود و ضمناً چون موفقیت‌های پی در پی هنوز اثر مفسر خود را

۹- شفق سرخ - شمارهٔ دهم - ۱۶ حمل ۱۳۰۱

۱۰- مقصود رضاخان سردار سپه است، که در آن موقع او را با این عنوان خطاب

می‌کردند.

نبخشیده و او را زیاده از حد مغرور ننموده بود، آن نصایح بی‌آلایش را قلباً پسندید، و نه تنها در صدد آزار نویسنده آن برنیامد، بلکه به عکس جلب او را مفیدتر تشخیص داد. ولی دشتی که نشئه خطر و کیف جنگیدن با قویتر از خود، سرمستش کرده و شهرت مقالاتش هم به آن افزوده بود، پیغامهای غیر مستقیم و نصایح رفقا را راجع به نزدیک شدن به حضرت اشرف توجه نکرده و در دادن جواب مساعد مسامحه می‌کرد و به نشر مقالات خود ادامه می‌داد و مرتب به نعل و به میخ می‌زد...»^{۱۱}

تندرویهای دشتی سرانجام موجب توقیف روزنامه او در زمان حکومت قوام السلطنه شد و دشتی مدتی روزنامه‌های دیگری به نام «عصر انقلاب» و «عهد انقلاب» را به جای روزنامه توقیف شده خود منتشر می‌کرد، ولی با قدرت یافتن سردار سپه و رئیس‌الوزرائی او، سرانجام به جمع طرفداران رضاخان پیوست و در این راه تا آنجا پیش رفت که وقتی در فروردین‌ماه سال ۱۳۰۳ سردار سپه به عنوان قهر از تهران خارج شد و فرماندهان لشگرها را وادار به ارسال تلگرافات تهدید آمیزی به تهران نمود، در سرمقاله‌ای زیر عنوان «پدر وطن رفت» رضاخان را با اردشیر بابکان و نادرشاه افشار مقایسه کرد. دشتی در این مقاله چنین نوشت:

«آن کسی که بعد از دو قرن ضعف و مذلت و تفرق و نشئت به ایران قوت و عزت و وحدت داد روز گذشته از تهران پر از جنایت و غرض بیرون رفت... آن کسی که سه سال قبل با پیشانی پر از امید و افتخار به تهران آمد و با یک اراده خستگی‌ناپذیر به ترمیم خرابی‌های گذشته پرداخت دیروز با قیافه افسرده و سیمائی که غبار ملالت و پیری بر آن نشسته است تهران را وداع گفت. سردار سپه رفت و تهران پر از جنایت را به حال خود گذاشت، ولی تکلیف مجلس و مردم چیست؟...»

«رفتن سردار سپه و تسلط اجنبی، رفتن سردار سپه و اختلاف کلمه، رفتن سردار سپه و ظهور باغیان، رفتن سردار سپه و درهم شکستن اعتبار ایران، رفتن سردار سپه و اغتشاشات داخلی، رفتن سردار سپه و محو شدن نقشه اصلاحات با هم مترادف است... سردار سپه پدر وطن است! سردار سپه نمونه روح مردانگی و شهامت و شجاعت ایرانی است! سردار سپه جانشین اردشیر بابکان و نادرشاه افشار است! این شخص نباید برود، ولو به قیمت ریختن خونهای زیادی باشد باید برگردد! این روح ملت است که با نوک

خامه شفق مراجعت او را تقاضا می کند... هر کسی برخلاف این معتقد باشد به وطن خیانت کرده است!...»^{۱۲}

به پاس این خدمت بود که دشتی در دوره پنجم از ساوه و زرند و از دوره ششم تا نهم از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و روزنامه شفق سرخ او نیز در تعریف و تملق از رضاشاه روزنامه‌های دیگر وقت را پشت سر گذاشت. در سال ۱۳۱۳ که دشتی نماینده مجلس نهم بود، شفق سرخ چند مقاله انتقادی، البته با لحن خیلی ملایم، درباره اوضاع و تعدی بعضی از مقامات دولتی منتشر کرد و با این که در آن زمان دشتی مستقیماً در کار روزنامه دخالت نداشت^{۱۳} این «فضولی»ها به حساب خود دشتی گذاشته شد. از طرف دیگر نظمی هم گزارش‌هایی درباره بدگونی دشتی از اوضاع مملکت در محافل و مجالس خصوصی به رضاشاه داد و نتیجه این گزارشها و مقالات انتقادی، اولاً محرومیت دشتی از انتخاب به نمایندگی مجلس دهم، ثانیاً لغو امتیاز شفق سرخ و سرانجام توقیف و زندانی شدن دشتی بود.

دشتی یک سال بعد از زندان آزاد شد، ولی همچنان مغضوب و خانه‌نشین بود و در دوره یازدهم نیز به مجلس راه نیافت. سرانجام با شفاعت محمود جم که در آن موقع نخست‌وزیر بود مورد عفو قرار گرفت و در دوره دوازدهم مجدداً به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. مجلس دوازدهم مصادف با آغاز جنگ دوم جهانی و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و استعفای اجباری و تبعید رضاشاه از ایران بود و در این موقع بود که دشتی فرصتی به دست آورده و با ایراد چند نطق تند و انتقادی علیه رضاشاه و حکومت دیکتاتوری او در مجلس، هم دق دلی خود را درآورد و هم شهرتی کسب کرد. خیال دشتی از بابت آینده هم راحت بود، زیرا در آخرین انتخابات دوره رضاشاه و پیش از پایان عمر مجلس دوازدهم، به نمایندگی مجلس سیزدهم انتخاب شده بود و فرصت زیادی برای تحکیم موقعیت سیاسی خود داشت.

دشتی در انتخابات دوره چهاردهم موفق نشد، ولی به اتفاق جمال امامی و چند تن دیگر از همفکران خود دست به تشکیل حزبی به نام عدالت زد و با انتشار مقالاتی در

۱۲- شفق سرخ - مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۰۳

۱۳- مدیر مسئول و سردبیر روزنامه شفق سرخ از سال ۱۳۰۹ به بعد «مایل نویس رکابی»

بود و دشتی فقط عنوان صاحب و مؤسس روزنامه را داشت.

روزنامه‌ها به مبارزات سیاسی خود ادامه داد. مبارزه دشتی با حزب توده و تجزیه‌طلبان آذربایجان او را به دربار نزدیک کرد و در سال ۱۳۲۷ به عنوان سفیر کبیر ایران به مصر رفت. دشتی در بازگشت از مأموریت قاهره در اولین دوره مجلس سنا به سناتوری تهران انتخاب شد و در تمام هفت دوره سنا این عنوان را حفظ نمود. دشتی در این مدت به تحقیق و تتبع در احوال شاعران بزرگ ایرانی و نوشتن کتابهایی درباره آنان پرداخت، که از معروفترین آنها می‌توان به «نقشی از حافظ» و «دمی با خیام» و «در قلمرو سعدی» اشاره کرد. در سال ۱۳۵۴ نیز کتابی تحت عنوان «پنجاه و پنج» از دشتی منتشر شد، که با خاطره‌ای از زندانی شدن نویسنده بعد از کودتای ۱۲۹۹ آغاز و به آخرین سالهای سلطنت شاه ختم می‌گردد. دشتی بعد از انقلاب دستگیر و زندانی شد، ولی به علت کهولت و بیماری آزاد گردید و در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

* * *

از قدیمی‌ترین روزنامه‌نگاران دوران سلطنت رضاشاه، که تا چندین سال بعد از انقلاب هم زنده بود و در حدود صد سالگی درگذشت، زین‌العابدین رهنماست، که در اوایل سلطنت رضاشاه مدیریت روزنامه «ایران» را به عهده داشت. ایران یکی از قدیمی‌ترین روزنامه‌های کشور است که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از طرف وزارت «انطباعات» منتشر می‌شد و یک روزنامه رسمی و دولتی بود. در سال ۱۲۹۵ شمسی، یعنی چهار سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ روزنامه ایران مستقل شد، ولی با کمک خرجی که از دولت برای اداره این روزنامه پرداخت می‌شد، یک روزنامه نیمه رسمی محسوب می‌شد و ناچار از رعایت نظرات دولت بود. قبل از کودتای ۱۲۹۹ مدیریت روزنامه ایران به ملک‌الشعراى بهار واگذار شد، ولی بعد از کودتا و دستگیری ملک‌الشعرا به دستور سیدضیاءالدین، مدتی تعطیل گردید و سپس به مدیریت میرزا اسمعیل یگانی منتشر می‌شد.

«امتیاز روزنامه ایران در سی‌ام میزان ۱۳۰۰ شمسی بر طبق تصویبنامه مورخ ۲۰ سرطان ۱۳۳۶ قمری، که مبنی بر اعطاء اعانه مقرره دولت می‌باشد، بدون هیچ شرط به آقای شیخ‌العراقین‌زاده (میرزا زین‌العابدین خان رهنما) داده شده است»^{۱۴} و تا سال

۱۴- اسناد مطبوعات (۱۳۲۰-۱۲۸۶ هجری شمسی) - انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.

۱۳۰۲ که کمک خرج ماهانه‌ای از دولت دریافت می‌نموده همچنان یک روزنامه‌نیمه رسمی محسوب می‌شد «ولی در ابتدای سال مذکور که روزنامه به مدیریت میرزا زین‌العابدین خان رهنما اداره می‌شد، کمک خرج ماهانه را که ماهانه ۷۵۰ تومان بود رد کرد و خود را از قیودی که طبعاً مستلزم دریافت مساعدهٔ مزبور بود آزاد ساخت»^{۱۵}

در آغاز سلطنت رضاشاه در سال ۱۳۰۴، روزنامهٔ ایران مهمترین و مرتب‌ترین روزنامهٔ کشور به‌شمار می‌آمد و زین‌العابدین رهنما که مدیریت این روزنامه را به عهده داشت در ادوار هشتم و نهم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در سال ۱۳۱۴ رهنما ناگهان مغبوب و از ایران تبعید شد و در بیروت اقامت گزید، ولی روزنامهٔ ایران به مدیریت مجید موقر، که از طرف دولت به این سمت منصوب شده بود، به انتشار مرتب خود ادامه داد. نامه‌ای از زین‌العابدین رهنما، که به تاریخ نهم دیماه ۱۳۱۵ از بیروت به عنوان رئیس‌الوزرای وقت (محمود جم) فرستاده، جالب توجه است. رهنما در این نامه می‌نویسد:

«جناب آقای رئیس‌الوزراء. غرض از تصدیع وجود محترم عالی این است که:

- ۱- اکنون سال دوم است که مجید موقر در محل ادارهٔ این جانب نشسته و تمام اثاثیهٔ بنده را از فرش و مبل و اسبابهای قیمتی و کاغذ و غیره، همه را برده است.
- ۲- مال‌الاجارهٔ این عمارت در حدود ماهی ششصد تومان است که در تمام این مدت شخص مزبور دیناری نپرداخته...

رهنما پس از شرح پنج مورد دیگر از تخلفات مجید موقر، که شرح تمام آنها به درازا می‌کشد می‌نویسد: اینها مختصر از اقدامات موقر است که در مقابل چشم عدالتخانهٔ تهران و مؤسسات دولتی به عمل آورده، حال آن که موقع حرکت بنده از تهران امر اعلیحضرت شاهنشاهی را به این نحو به بنده ابلاغ کردند که «چون امر واردهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی این است که به هیچ وجه حیف و میلی در اموال شما نشود، لهذا خودتان و کیل معین کنید که دارائی منقول و غیر منقول شما را به ترتیبی که صلاح شما باشد معامله کند» بنده هم فوری اطاعت و وکیل خود را معین نمودم. در این صورت آیا وظیفهٔ وجدانی هیئت محترم دولت که مسئول اجرای اوامر ملوکانه است در

۱۵- تاریخ جراید و مجلات ایران - تألیف محمد صدرهاشمی. جلد اول (چاپ ۱۳۲۷) -

این مورد چیست؟ همین است که ساکت باشند یا امر به رفع این تجاوز بدهند؟
 رهنما در قسمت دیگری از نامه‌اش می‌نویسد که ارزش چاپخانه او، با نظر کارشناسانی که تعیین شده بود ۳۶/۰۰۰ تومان برآورد شده که موقر «با تشبثاتی به ۲۶/۰۰۰ تومان امضاء از وکیل این جانب گرفته و برده است»... نامه رهنما، ظاهراً با کسب اجازه از رضاشاه به جریان می‌افتد و موضوع به حکمیت ارجاع می‌شود و رأی هیئت حکمیت این است که مجید موقر در پرداخت مال الاجاره و سایر بدهی‌های روزنامه اقدام نماید و تعهدات و بدهی‌های رهنما به مردم و بانکها نیز از مطالبات ایشان کسر گردد.^{۱۶}

زین‌العابدین رهنما بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ایران بازگشت و امتیاز روزنامه خود را پس گرفت، ولی انتشار روزنامه ایران مدت زیادی دوام نیافت و رهنما با قبول سفارت ایران در فرانسه و لبنان کار روزنامه‌نگاری را رها کرد.

* * *

بعد از روزنامه ایران که در تمام مدت سلطنت رضاشاه منتشر می‌شد، مرتب‌ترین روزنامه دوران رضاشاه «اطلاعات» است که اولین شماره آن در تیرماه سال ۱۳۰۵ در دو صفحه انتشار یافت و یک سال بعد تعداد صفحات آن به چهار صفحه افزایش یافت. تا آن زمان تمام روزنامه‌ها صبح منتشر می‌شدند و اطلاعات اولین روزنامه‌ای بود که عصر منتشر می‌شد. تیراژ این روزنامه در آغاز از پانصد تا ششصد نسخه در روز تجاوز نمی‌کرد، ولی عباس مسعودی مؤسس روزنامه که به کار خود عشق می‌ورزید، با تلاش شبانه‌روزی به سرعت از روزنامه‌های قدیمی پایتخت پیشی گرفت. از خصوصیات اطلاعات که موجب پیشرفت کار این روزنامه و توجه روزافزون مردم به آن شد تازگی و تنوع اخبار روزنامه بود، که خود مسعودی در تهیه و تنظیم آنها نقش عمده‌ای داشت. نمونه‌ای از این تلاش را فرهاد مسعودی (فرزند ارشد عباس مسعودی که بعد از مرگ وی در سال ۱۳۵۳ جانشین پدر شد) چنین بیان می‌کند:

در سال دوم انتشار اطلاعات، یک روز صبح زود پدرم طبق معمول پیاده به طرف اداره روزنامه می‌رفت، در میدان توپخانه مشاهده کرد که اتومبیل اعلیحضرت رضاشاه به

۱۶- نامه رهنما و رأی حکمیت از کتاب «اسناد مطبوعات» (صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۶ جلد

اول) تلخیص شده است.

طرف کاخ گلستان می‌رود. چند وزارتخانه، از جمله وزارت مالیه و عدلیه و فواید عامه در اطراف آن محل قرار داشت. مدیر اطلاعات به سرعت اتومبیل حامل اعلیحضرت را تعقیب کرد و چند دقیقه بعد ملاحظه نمود که معظم له در خیابان باب همایون از اتومبیل پیاده شده و به سمت وزارت فواید عامه رفتند. چند دقیقه به ساعت هفت باقی بود و در وزارتخانه هنوز باز نشده و هیچ‌یک از کارمندان نیز سر کار خود حاضر نگردیده بودند. پدرم با شم قوی روزنامه‌نگاری خود تشخیص داد که خبر مهمی خواهد بود. خود را با عجله به محل مزبور رسانده و به تعقیب اعلیحضرت پرداخت. وی شرح این واقعه را در شماره ۲۴ مرداد ۱۳۰۶ اطلاعات چنین می‌نویسد:

شاه در وزارتخانه‌ها

امروز اعلیحضرت همایونی برای سرکشی و تفتیش شخصاً در وزارتخانه‌ها حضور یافتند. صبح خیلی زود از عمارت بیلافی سعدآباد حرکت فرموده چند دقیقه قبل از ساعت هفت (پنج به ظهر) اتومبیل اعلیحضرت در خیابان باب همایون، نزدیک وزارت فواید عامه توقف کرد، اعلیحضرت پیاده شده وارد وزارتخانه شدند. فقط یک نفر پیشخدمت مخصوص در التزام رکاب همایونی بود. درب وزارتخانه هنوز گشوده نشده و نیم باز بود، هیچ‌یک از اعضای وزارتخانه حاضر نبودند. فقط سرایدار و چند نفر مستخدم به جارو و تمیز کردن اطاقها اشتغال داشتند...

اعلیحضرت در بدو ورود متوجه ادارات وزارتخانه شدند، ولی هیچ‌کس حاضر نبود. پس از سرکشی و پرسش مختصری از مستخدمین، از دربی که به یکی از حیاط‌های گلستان باز می‌شود مراجعت فرموده از حیاط تخت مرمر به سمت وزارت امور خارجه رهسپار گردیدند.

وزارت امور خارجه نیز تازه گشوده شده بود. چند نفر مستخدمی که حضور پیدا کرده بودند مشغول آب و جارو بودند. اعلیحضرت همایونی پس از ورود به وزارت خارجه از حضور اعضاء و مستخدمین وزارت خارجه استعلام فرمودند. عرض شد که هنوز هیچ‌کس حاضر نشده است. در این موقع از ساعت پنج به ظهر (هفت صبح)، که موقع حضور اعضای ادارات است چند دقیقه تجاوز کرده بود.

اعلیحضرت بدون این که وارد اطاقهای وزارت امور خارجه شوند از همان حیاط به سمت وزارت مالیه تشریف فرما گردیدند. در آن جا سراغ اطاق وزیر مالیه را گرفتند. پرده اطاق را پیشخدمت بالا زده بود ولی کسی حضور نداشت. از آنجا

خارج شدند و تمام اطاقهای عمارت فوقانی را یکی یکی سرکشی کردند. اما در هیچ کدام کسی نبود...^{۱۷}

عباس مسعودی در دنباله گزارش خود می نویسد شاه از این وضع خیلی ناراحت شد و موقع خروج از وزارت مالیه به حاجی فطن الملک معاون ریاست کل مالیه که تازه وارد شده بود گفت: این مستخدمینی که حقوق دولت را می گیرند با کدام کار و حسن وظیفه اعتصاب هم می کنند! بازدید ناگهانی و غیرمترقبه رضاشاه از وزارتخانه ها ولوله های به راه انداخت. عده ای توبیخ و اخراج شدند و از فردای آن روز در تمام وزارتخانه ها و ادارات دولتی کارمندان قبل از ساعت اداری به سر کار خود حاضر بودند!

عباس مسعودی که دینار دینار درآمد روزنامه را پس انداز کرده و صرف توسعه آن می نمود در سال ۱۳۰۶ اولین دستگاه گراورسازی را وارد ایران نمود و برای نخستین بار عکس هائی از اخبار روز و بازدیدها رضاشاه از نقاط مختلف و همچنین عکس و بیوگرافی شخصیت های سیاسی را چاپ می کرد. در سال ۱۳۰۸ که تشکیلات روزنامه توسعه یافت عباس مسعودی مدیریت داخلی و امور حسابداری روزنامه را به یکی از همکارانش باقر نیک انجام محول نمود. عباس مسعودی ضمن تحویل امور مالی و اداری روزنامه به آقای نیک انجام، طی نامه ای به تاریخ اول مردادماه ۱۳۰۸ بعضی از ارقام حقوق و مخارج ماهانه روزنامه را به شرح زیر تعیین کرده است:

حقوق ماهانه مدیر (عباس مسعودی) ۹۰ تومان - جعفر صاعدی و میرزا هاشم خان ایروانلو (اعضای اصلی هیئت تحریریه) هر کدام ۲۷ تومان - میرزا احمدخان شاد عضو ارشد دیگر روزنامه ۲۵ تومان - نیک انجام (مدیر داخلی که کارمند عدلیه بود و به طور نیمه وقت در اطلاعات کار می کرد) ۲۰ تومان... در این صورت کل مخارج ماهانه روزنامه ۹۲۳ تومان و پنج قران و کل عایدات ماهانه ۱۰۰۶ تومان پیش بینی شده است!^{۱۸}

عباس مسعودی در سال ۱۳۱۴ به نمایندگی دوره دهم مجلس شورای ملی انتخاب شد و روزنامه چهار صفحه ای او به هشت صفحه افزایش یافت. مسعودی در سفر

۱۷- پیروزی لبخند - نوشته فرهاد مسعودی. انتشارات روزنامه اطلاعات ۱۳۵۴ - صفحات

رضاشاه به ترکیه از جمله ملتزمین رکاب بود و در هیئتی که برای شرکت در مراسم عقد و عروسی فوزیه به مصر رفتند حضور داشت. مسعودی تا دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، شش دوره متوالیاً نماینده مجلس بود و بعد از آن نیز در ادوار اول تا چهارم مجلس سنا سناتور انتخابی و در ادوار پنجم و ششم سناتور انتصابی تهران بود، و هنگامی که در خردادماه سال ۱۳۵۳ در پشت میز دفتر خود در روزنامه اطلاعات سگته کرد، نایب رئیس مجلس سنا بود.

* * *

تعداد روزنامه‌ها و مجلاتی که در دوران سلطنت رضاشاه در ایران منتشر می‌شد دقیقاً معلوم نیست، زیرا از صدها فقره اجازه‌نامه که برای انتشار روزنامه و مجله در این دوره صادر شده، تعداد معدودی به طور مرتب منتشر می‌شده و اکثر روزنامه‌ها و مجلات نیز بعد از چند هفته یا چند ماه به علت عدم استقبال مردم و ضرر و زیان تعطیل شده‌اند. با وجود این در شماره سال ۱۳۰۷ سالنامه پارس، تعداد قابل توجهی روزنامه و مجله در حال انتشار، به شرح زیر معرفی گردیده است:

روزنامه ایران - از سال ۱۳۰۴ به این طرف غالباً در شش صفحه منتشر و اخیراً مصور شده است و از حیث انتشار اول جریده فارسی است.

رونامه ناهید - تاریخ انتشار ناهید ۲۲ حمل ۱۳۰۰ و تا اول دی ۱۳۰۶ سیصد و یک نمره منتشر شده - مدیر و سردبیر آن میرزا ابراهیم خان ناهید و مسلک روزنامه آزادیخواه متمایل به سوسیالیسم و در این مدت پنج مرتبه دچار توقیف گردیده است.

فرخی و طوفان - فرخی در یزد به دنیا آمده و از خانواده تنگدست می‌باشد. فرخی روزنامه طوفان را از سال ۱۳۰۰ منتشر کرده و تا کنون روزنامه مزبور ۱۱ مرتبه توقیف شده است. بیشتر اوقات توقیف روزنامه موجب توقیف و تبعید مدیر آن هم بوده است. از اولین روز انتشار این روزنامه با کلیشه سرخ و به طرفداری از توده رنجبر و دهقان منتشر شده است. این جریده که اخیراً هم با طرز مرغوب و طبع مطلوبی منتشر می‌شود فوق‌العاده مورد توجه عامه می‌باشد.

شفق سرخ - تأسیس شفق سرخ به مدیریت آقای دشتی در اسفندماه ۱۳۰۰ بوده و از یوم ۲۲ آذرماه ۱۳۰۴ شمسی مبدل به یومیه شده است.

روزنامه کوشش - تاریخ تأسیس ۱۰ جدی ۱۳۰۱ بوده و به مدیریت آقای میرزا

شکرالله خان صفوی منتشر می‌شود. از اول سال ششم روزنامه کوشش به طور یومیه هفته‌ای شش شماره انتشار یافته است.

روزنامه ستاره ایران - مؤسس این روزنامه مرحوم میرزا حسین خان صبا بوده و پس از فوت آن مرحوم از تاریخ ۲۱ جدی ۱۳۰۳ امتیاز ستاره ایران به آقای میرزا ابوالقاسم خان اعتصام‌زاده منتقل گردیده است. از اول مردادماه ۱۳۰۶ به طور یومیه (هر هفته شش شماره) منتشر می‌شود.

روزنامه اطلاعات - تحت مدیریت آقای مسعودی از تاریخ ۱۳۰۵ به طور یومیه عصرها منتشر می‌شود. انتشار دائم بدون تعطیل و وقفه آن حاکی از پشتکار و مجاهدت کامل کارکنان روزنامه از یک طرف و استقبال عمومی از طرف دیگر می‌باشد.

روزنامه اقدام - عباس خلیلی صاحب امتیاز و مدیر جریده اقدام در نجف متولد، در انقلاب ضد انگلیس داخل و جمعیتی به نام «نهضت اسلامی» تأسیس و بعد از جنگ به اعدام محکوم گردید. از آنجا فرار کرده وارد تهران و مدتی در جریده رعد مشغول تحریر شد، بعد اقدام را تأسیس نمود. اقدام ابتدا صبح‌ها منتشر می‌شد، ولی اکنون عصرها انتشار می‌یابد.

روزنامه تجدد ایران - تجدد ایران از اردیبهشت ۱۳۰۶ منتشر گردیده و در حقیقت ناشر افکار حزب تجدد ایران است. مدیر آن میرزا سید محمد طباطبائی در مطبوعات سابق داشته و در ثور ۱۳۰۰ شمسی در خراسان، هنگام قیام مرحوم کلنل محمدتقی خان روزنامه خراسان را منتشر می‌نمود.

روزنامه توفیق - روزنامه ادبی توفیق به مدیریت آقای میرزا حسین خان توفیق مدت شش سال است بدون تعطیل منتشر شده و هر شماره هزار نمره طبع می‌شود. توفیق با اشعار نمکین ساده به زبان عامه طبع می‌شود.

از میان روزنامه‌های فوق‌الذکر، توضیحات بیشتری درباره روزنامه طوفان و مدیر آن فرخی‌یزدی ضروری به نظر می‌رسد. فرخی با آن که به علت تندرستی‌هایش بعد از کودتای ۱۲۹۹ به سفارت شوروی متحصن شده و به روسیه گریخته بود، در اوایل سلطنت رضاشاه و با وعده و وعید تیمورتاش وزیر دربار مقتدر وقت به ایران بازگشت و موجبات انتخاب وی به نمایندگی مردم یزد در مجلس شورای ملی فراهم گردید. ولی فرخی بعد از نشستن بر کرسی نمایندگی و انتشار مجدد طوفان، باز هم فیلس یاد

هندوستان کرد و به دستور رضاشاه دستگیر و زندانی شد. چند سال بعد از فرخی خود تیمورتاش هم به زندان افتاد و پیشه‌وری زندانی دیگر آن زمان، در خاطرات خود، ضمن شرح ضعف و گریه و زاریهای تیمورتاش، فرخی را با او مقایسه کرده و می‌نویسد:

برعکس تیمورتاش، فرخی صفات خوبی از خود بروز داد. اولاً در توقیفگاه، از پنجره خود را به تمام زندانیان معرفی نموده و گفته بود: «من فرخی دهن دوخته، نماینده مجلس شورای ملی، مدیر روزنامه طوفان هستم. مرا به خلاف قانون توقیف کرده و به اینجا آورده‌اند. به من به واسطه تیمورتاش تأمین جانی داده از اروپا آوردند. حالا می‌بینید که بر خلاف قولشان توقیفم کرده‌اند»

در زندان قصر همیشه مبارزه می‌نمود، یک روز آفتابه سوراخ شده را جلو افسر کشیک انداخت و گفت «بیا! اقلأ بدهید آفتابه کشور شاهنشاهی را تعمیر کنند. عجیب است زندان شاهنشاهی آفتابه شاهانه نداشته باشد!»

فرخی را دوبار بیشتر نتوانستم ملاقات کنم. اول روز عید بود، همان عیدی که اشعار معروف «ما را عید نیست»... را گفته بود. با هم از بیرون آشنائی داشتیم. گفتم برای چه از اروپا آمدی؟ چون اشخاص غریبه زیاد بودند نمی‌خواست جواب بدهد، سربسته گفت «من از بیگانگان هرگز ننالم»... نسبت به همه ظنین بود. می‌گفت همه جاسوس زندان هستند. لباس و کتاب و حتی پتو و سایر مایحتاج خود را فروخته بود. غیر از یک ربدوشامبر کهنه و یک کلاه فرسوده لباس دیگری نداشت، ولی روحیه‌اش قوی و محکم بود...

در دیدار بعدی گفتگوی ما به اشعارش کشیده شد. گفتم تو این زندان را کم داشتی! کسی که بدبختی و سختی ندیده باشد نمی‌تواند شعر بگوید. آخرین اشعارت روانترین و طبیعی‌ترین اشعاری است که من در عمر خود دیده‌ام. تو در واقع شعر نمی‌گوئی، طبیعت را، یعنی حقیقت را تصویر می‌کنی. از این حرف خوشش آمد و گفت باز حقه می‌زنی و دل مرا خوش می‌کنی. گفتم تو این طور خیال کن، ولی آن روز از جلوی حیاط رد می‌شدم و تو روی صندلی جلو آفتاب تنها نشسته به فکر عمیقی فرو رفته بودی. بعد این شعر را از تو شنیدم:

هرچه غریبان‌تر شوم بر من بگیرد گرمتر
هیچ‌باری مهربان چون شعله خورشید نیست
مگر با این بیت غیر از این منظره را می‌خواستی تصویر بکنی؟ این شعر نیست.

این طبیعت است. الهام است. تو در بیرون نمی توانستی این را بسازی... شاعر بزرگتر از این چیزی نمی خواست و روحش از شنیدن آن به وجد آمد...^{۱۹}

فرخی در مهرماه سال ۱۳۱۸ به طور اسرار آمیزی در زندان در گذشت. فرخی قبلاً یک بار به قصد خودکشی تریاک خورده، ولی نجاتش داده بودند. حسین مکی در مقدمه ای بر دیوان اشعار فرخی، روزهای آخر زندگی فرخی و چگونگی مرگ او را چنین توصیف می کند:

زندگانی فرخی در زندان قصر فوق العاده مرموز و جان خراش است. بعد از زندان قصر به زندان موقت تهران انتقالش دادند و در محبس انفرادی زندانش کردند... تا این که یک روز در غذایش سم ریختند، ولی فرخی استنباط کرد و از خوردن آن امتناع نمود. سپس او را به بیمارستان بردند و در آن جا به طور اسرار آمیزی که تا کنون حقیقت و کیفیت آن بر نگارنده معلوم نشده به زندگی شاعر خاتمه دادند... رئیس زندان وقت (یاور نیرومند) به وسیله نامه ۱۷۲۳۳ مورخه ۱۸/۸/۹ به اداره آگاهی تاریخ مرگ و علت آن را چنین اطلاع داده است: «محمد فرخی فرزند ابراهیم در تاریخ ۱۸/۷/۲۵ به مرض مالاریا و نفریت فوت کرده است». از طرفی هم شنیده می شود که پزشک مجاز احمدی به وسیله آمپول هوا با کمک عده ای وی را به قتل رسانیده است...»^{۲۰}

* * *

در تاریخ جراید و مجلات ایران در دوران سلطنت رضاشاه، داستان انتشار یک نشریه مارکسیستی به مدیریت دکتر تقی ارانی هم شنیدنی است. در اسناد مربوط به مطبوعات ایران، که اخیراً از طرف سازمان اسناد ملی منتشر شده موضوع اولین تقاضای امتیاز دکتر ارانی، در نامه ای به عنوان وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به تاریخ ۱۳۱۲/۷/۲۷ به این صورت عنوان شده است:

«مقام منیع کفالت وزارت جلیله متبوعه. آقای دکتر تقی خان ارانی معلم فیزیک مدارس متوسطه دولتی تقاضای اعطای امتیاز طبع و نشر مجله موسوم به «تندر» را نموده است، که در تهران به طور ماهانه با مسلک علمی و اقتصادی و صنعتی و اجناعی طبع و

۱۹- خواندنیهای قرن - به کوشش محمود طلوعی (مستخرج از یادداشت های زندان

پیشهوری) - نشر گفتار. صفحات ۳۷۷ تا ۳۷۹

۲۰- تاریخ جراید و مجلات ایران - تألیف محمد صدرهاشمی. جلد سوم - صفحه ۱۸۳

نشر کند. اسناد لازمه که عبارت از سواد ورقه و هویت و تصدیق صادره از مدعی عمومی بدایت و اداره کل تشکیلات نظامیه مملکتی مبنی بر عدم ارتکاب جنحه و جنایت است ضمیمه تقدیم داشته تلواً از ملاحظه عالی می گذرد. در صورتی که اجازه فرمایند مراتب برای تصویب به شورای عالی معارف ارجاع شود»

امضای سند که ظاهراً یکی از مقامات ذیربط وزارت معارف بوده ناخواناست، ولی در حاشیه آن مطلبی راجع به لزوم تغییر نام نشریه مورد تقاضا درج شده است. سند دوم به شرح زیر به تاریخ ۱۲/۸/۷ نوشته شده است:

«وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه...»

مقام منیع کفالت وزارت جلیله متبوعه. آقای دکتر تقی خان ارانی معلم فیزیک مدارس متوسطه دولتی تقاضای اعطاء امتیاز طبع و نشر مجله موسوم به «ماتریالیسم» را نموده است، که در تهران به طور ماهانه، با مسلک علمی و اقتصادی و صنعتی و اجتماعی طبع و نشر کند (امضاء: ناخوانا)

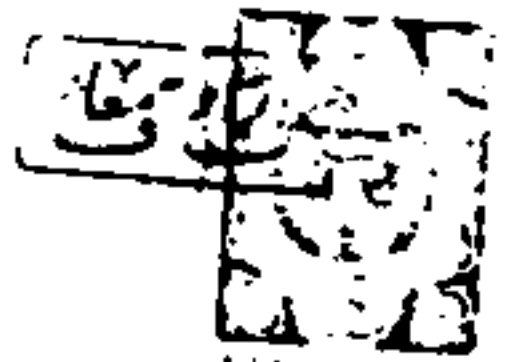
در سند سوم که به تاریخ ششم آذر ۱۳۱۲ از طرف دارالانشاء (دبیرخانه) شورای عالی معارف صادر شده آمده است که تقاضای مذکور «در شب چهارشنبه اول آذر ۱۳۱۲ در دویست و پنجاه و دومین جلسه رسمی شورای عالی معارف مطرح و مقرر گردید به آقای دکتر تقی ارانی ابلاغ نمایند که اسم مجله را تغییر داده و مسلک آن را به اختصار بنویسند». سند بعدی نامه ای خطاب به خط خود دکتر ارانی به شرح زیر است:

۱۳۱۲/۹/۷ اداره محترمه انطباعات

محترماً مصدع می شود. چون شورای عالی معارف با اروپائی بودن اسم «ماتریالیسم» برای مجله اینجانب مخالفت نموده است، لهذا اسم آن را عوض کرده «دنیا» می گذارم. این اسم در صورت اسامی مجلانی که تاکنون امتیاز گرفتند وجود ندارد. مجله مزبور دارای مقالات صنعتی، علمی و اجتماعی و ادبی خواهد بود، که می خواهد ترقیات دنیای جدید را به خوانندگان خود نشان دهد.

امضاء (تقی ارانی)

شورای عالی معارف سرانجام با صدور امتیاز مجله دنیا به نام دکتر تقی ارانی موافقت نموده و طبق مقررات وقت تعهدنامه ای به تاریخ ۱۳۱۲/۹/۲۷ از وی اخذ می گردد. هدف دکتر ارانی از انتشار مجله، نشر افکار مارکسیستی در قالب علمی بود و



شماره ۲۹

ایشجاب در اداره انطباعات وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه و منعقد میشود که در موقع اثر جریده خود کاملاً مراعات قانون مطبوعات را نموده و تقبل میکنم که در صورت تخلف مجازاتهاییکه در قانون معین است از عهده بر آیم و محض استحضار خاطر اوایاه وزارت جلیله اطلاعات ذیل را تقدیم مینمایم و در صورت تغییر هر يك از كفتیات ذیل در تالی معلومات لازم را كتیباً اطلاع خواهم داد

دکتر تاج زرانی (مجله دنیا)

- ۱- اسم و رسم مدیر روزنامه یا مجله
- ۲- محل اداره آن
- ۳- اسم و رسم مطبعه که روزنامه در آن بطبع خواهد رسید
- ۴- عنوان روزنامه و مجله و ترتیب ضمیمه آن که بومیه و هنکی یا ماهیانه است یا غیره
- ۵- عدد چاپ هر نمره
- ۶- مالک روزنامه و سابق مطلب آن
- ۷- از هر شماره در موقع انتشار چهار نسخه برای وزارت معارف و کتابخانه بفرستم
- ۸- هرگاه اعلانی از طرف وزارت معارف داده شود مجاناً طبع میشود

تاریخ شهر مطابق ۱۳۰۲
 در صورتیکه مندرجات مجله ولو در یک شماره از حد اعتبار تجاوز نکند وزارت معارف
 حق دارد مجله فریب را توقیف و اعتبار آن را لغو نماید. تاریخ ۱۳۰۲/۹/۱۳
 ج. ۸۸۷-۱

نمونه تقاضانامه امتیاز روزنامه و مجله که دکتر ارانی
 متقاضی امتیاز مجله دنیا آن را به خط خود پر کرده است

همان‌طور که اشاره شد دکتر ارانی قبلاً تقاضای انتشار مجله‌ای به نام «ماتریالیسم» را کرده بود که همان مکتب فلسفی مارکسیسم است، ولی شورای عالی معارف، بدون توجه به مفهوم این اسم، فقط به این دلیل که یک لغت خارجی است آن را نپذیرفت. درباره چگونگی انتشار مجله دنیا، که اولین شماره آن در بهمن‌ماه سال ۱۳۱۲ منتشر شد، انور خامه‌ای که خود از یاران و همفکران دکتر ارانی و عضو گروه ۵۳ نفر بوده است چنین می‌نویسد:

هیئت تحریریه مجله را سه نفر، یعنی خود دکتر ارانی، ایرج اسکندری و بزرگ علوی تشکیل می‌دادند. مطالب مجله بر دو بخش تقسیم می‌شد: یک بخش مطالب اصلی که بیان اصول تئوری مارکسیسم بود، به‌طور سربسته و در لفافه، و بخش دیگر مطالب پوششی که برای ایزگم کردن چاپ می‌شد. در بخش تئوریک که عبارت از مطالب فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و هنری بود، میان هیئت تحریریه تقسیم کاری انجام گرفته بود. مطالب فلسفی و اجتماعی را خود دکتر ارانی می‌نوشت مانند مقالات «عرفان و اصول مادی»، «بشر از نظر مادی» و «ماتریالیسم دیالکتیک» و سرمقاله شماره اول مجله، تنها استثناً در این زمینه مقاله «جبر و اختیار» در شماره اول است که به قلم ایرج اسکندری است. مقالات اقتصادی مانند «ماشینیسم» و غیره را اسکندری می‌نوشت. مطالب هنری و مربوط به «فرویدیسم» را علوی برعهده داشت. مقالات علمی مانند «وراثت» و غیره را خود دکتر ارانی می‌نوشت، به‌استثنای مقاله «تاریخ علوم» در شماره آخر مجله که نوشته خود من و اولین مقاله‌ایست که من در زندگی نوشته‌ام. هر کدام از سه نفر عضو هیئت تحریریه اسم مستعاری برای خود داشتند که مقالات آنها عموماً تحت آن اسم چاپ می‌شد. اسم مستعار دکتر ارانی «احمد قاضی»، از آن اسکندری «ا. جمشید» و از آن علوی «فریدون ناخدا» بود. مطالب پوششی مجله عبارت بود از مقالات صنعتی و تکنیکی که مرتباً ابوالقاسم اشتری می‌نوشت یا ترجمه می‌کرد. مقالات علمی و ریاضی که گاهی مرحوم ابوالقاسم نراقی می‌نوشت و یک‌بار هم از یکی از نمایندگان مجلس آن زمان به نام «افشار» بود، داستانها را مانند «گل‌های سفید» و «من یک سیاهم» معمولاً علوی تهیه می‌کرد.

مخارج کاغذ و چاپ و غیره را هر سه نفر به کمک هم می‌پرداختند، ولی سهم عمده برعهده دکتر ارانی بود. تصحیح مطالب را هم معمولاً خود دکتر ارانی انجام